

منظومه پندنامه انوشیروان به هارون الرشید

دکتر زهرا حسینی، مدرس دانشگاه علمی - کاربردی فرهنگ و هنر البرز

@yahoo.com۹۰hosseini_z

چکیده

هدف اندرزگویی تربیت و آماده سازی مردم است در دریای زندگی و رویارویی با دشواری ها و خطرهایی که ممکن است آدمی را زیر فشار بگذارد و از پا در آورد؛ نوشته های دوره ساسانی اکنده از پندها و اندرزهای مؤثر است که برای راهنمایی به سوی رفتاری بهتر بیان شده است. منظومه پندنامه انوشیروان به هارون الرشید (انوشیروان نامه) سروده رضایی/ابن رضایی با محتوای داستان تاریخی - تعلیمی متعلق به سده دهم هجری و دوران سلطنت شاه تهماسب صفوی است. پرسش مقاله این است: چه ارتباطی بین انوشیروان پادشاه دوره ساسانی (۷۹-۵۳۱م) و هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی (۸۰۹-۷۸۶م/۹۳-۱۷۰ه) می توانست وجود داشته باشد؟ این منظومه برای چه کسی سروده شده است؟ در بررسی این گفتار دریافتیم که علاقمندی هارون الرشید به شکوه و محبوبیت انوشیروان تا بدان حد است که داستانشرا، داستانی تصنیف می کند که در آن انوشیروان به پادشاهی رسیدن هارون الرشید پیش بینی کرده و پندها و دارایی هایی شاهانه ای برای او باقی گذاشته است؛ دیدار هارون از دخمه انوشیروان حادثه ای است که شرایط اندرزگویی را فراهم می کند. ممدوح شاعر امیرغیاث الدین منصور بن امیرصدرالدین محمد شیرازی وزیر دانشمند شاه تهماسب است. هنگامی که این منظومه به پایان می رسد (۹۳۸ه) امیر غیاث الدین از وزرات برکنار شده است.

کلیدواژه: منظومه پندنامه، دخمه انوشیروان، رضایی ابن رضایی، هارون الرشید، امیرغیاث الدین منصور

مقدمه

حکومت عباسیان پارسی خراسانی بود؛ خلفای عباسی پا جای پای ساسانیان گذاشتند و تأثیرات ساسانیان در بسیاری از شئون حیات سیاسی و اجتماعی عباسیان هویداست. اندرزهای فارسی زاینده شرایط اجتماعی و سیاسی روزگار ساسانیان است؛ بروز شرایطی مشابه در دوره اول عباسی سبب شد که نوع ادبی مشابه - چه در معنا و چه در انگیزه و مبنا - نیز به وجود آمد (العاکوب ۱۳۷۴: ص ۹۷). انتقال مرکز خلافت به بغداد، نزدیک مقر حکومت ساسانیان، سبب آمیزش فرهنگی ایرانیان و اعراب^۱ شده است؛ در این داستان هارون ابتدا کاخ کسری نشان را می بیند، از شکوه و عظمت آن حیرت می کند و علاقمند می شود که پیشانی خود را به تربت چنین بنده عزیزی بساید. برای رسیدن به آرامگاه انوشیروان و به دست آوردن پندهای راهگشا این داستان زیبا شکل می گیرد؛ داستانشرا هارون و روش سیاسی اجتماعی او را ستایش می کند و علت مقبول بودن هارون هم وابسته به پیروی او از منش شاهان ایرانی بویژه انوشیروان بیان می شود.

شاعر در این منظومه مثنوی خود را مرید نظامی می داند و گفته است که این داستان در کتاب حکایات شاهان جمشید فر نوشته شده بود؛ شبی که در فیض الهی به روی او باز می شود؛ تصمیم می گیرد، آن را به نظم درآورد؛ و «در سبب نظم داستان و مدح آصف زمان» پیش از شروع داستان، هنگامی که مقامات وزیر دانشمند او را می ستاید، اشاره ای هم به شاه تهماسب «شهنشاه غازی شه دین پناه» دارد (رضایی ۱۳۸۹: ص ۱۸-۲۰). بیان داستان در پندنامه

(^۱) در باره مهم ترین عوامل آمیختگی فکری و فرهنگی اعراب و ایرانیان در دوره عباسی، نک. (العاکوب ۱۳۷۴: ص ۱۲-۱۶).

انوشیروان به هارون الرشید بهانه ای است برای گشودن حکمت‌ها و پندهای تفکر برانگیز در دوره شاه تهماسب، که شاعر با سرودن آن ضمائم فکری و احساسی خود را به زیبایی بیان می‌کند و رسالت هنری خود را به انجام می‌رساند.

۱-۱- درباره نسخه

نسخه منحصراً به فرد پندنامه انوشیروان به هارون الرشید^۱ به شماره ۵۵۷۱ در کتابخانه ملی ملک - تهران موجود است. ۷۸۳ بیت، به نستعلیق خوش به نام رضایی ابن رضایی و تاریخ ۹۳۸ هجری، کتابت آن به پایان رسیده است. با یک سرلوح لاجوردین و زرین، جدول بندی به زر و لاجوردی و مشکی، عنوان‌ها زرین، جلد میشن یشمی لایسی، ۲۹ گ ۱۵ س ۳/۴ × ۱۴، کاغذ ترمه سمرقندی. افتادگی ندارد و با رکابه ای صفحات دنبال می‌شود (منزوی ۱۳۵۱، ۴: ۲۶۴۹). این مثنوی در باره داستان دخمه انوشیروان، از رفتن خلیفه به قصر انوشیروان و دیدن دخمه او و آوردن موبد یزدان پرست و خواندن الواح سیمین و زرین است. ریشه پهلوی دارد که به عربی رفته و از آن به فارسی درآمده است؛ در همین موضوع داستان دخمه انوشیروان از ابن یمین^۲ در دست است (تهرانی، ۱۹: ص ۱۲۲). در درون سنت اندرزگویی، شخصیت‌هایی مانند انوشیروان و بوذرجمهر حکیم و حاتم طایی بلندآوازه گشته‌اند (مزدپور ۱۳۸۶: ص ۱۷)؛ دیدار هارون الرشید از آرامگاه انوشیروان و خواندن اندرزهایی که در الواح سیمین و زرین نوشته شده؛ مانند دیگر داستان‌های نظیر خود^۳ در ناپایداری قدرت افراد مشهور و خوشی‌های دنیوی برای عبرت‌آموزی مورد علاقه و اقبال شنوندگان بوده است.

۱-۲- پیشینه پژوهش

داستان دخمه انوشیروان در دو منبع تاریخ بناکتی و قابوسنامه موجود است، البته با تفاوت‌هایی که در این دو، مأمون به دیدار انوشیروان می‌رود؛ اما در این نسخه، هارون الرشید به طواف انوشیروان می‌رود (← ۵-۲-). در مورد نسخه منحصراً به فرد پندنامه انوشیروان به هارون الرشید تاکنون تحقیق و بررسی انجام نشده است. در منابع قدیمی و به خط پهلوی اندرز خسرو قبادان^۴ به هنگام مرگ وجود دارد (عریان ۱۳۷۱: ص ۱۰۰-۱۰۱)؛ سخنان اندرزی منسوب به انوشیروان مشهورترین پادشاه ساسانی در تاریخ گزیده وجود دارد (مستوفی ۱۳۶۴: ص ۱۱۷-۱۲۰)؛ در قابوسنامه فصلی در مورد پندهای انوشیروان ترتیب داده شده است (عنصرالمعالی ۱۳۷۵: ص ۵۱-۵۵) که ابن یمین این پندها را به نظم درآورده است (جوکار ۱۳۷۹: ص ۹۷-۱۰۹)؛ سخنان سنجدیه و کوتاه یا جملات پند آموز و دوست‌داشتنی و رایج مردمی گاهی برای اعتبار بخشی از نام بزرگان بهره می‌برد که از این میان پندهای انوشیروان در ادب فارسی از همه بلند آوازه تر گشته است.

^۱ هیچ نامی برای این نسخه، روی جلد و یا در میان سروده‌ها دیده نشد. در کتاب نسخ خطی، این نسخه «انوشیروان نامه» معرفی و ثبت شده بود. به علت وجود چند انوشیروان نامه با موضوعات مختلف ترجیح داده شد که با توجه به موضوع داستان، نامی مناسب اختیار گردد؛ به راهنمایی استاد بزرگوار جناب دکتر مهدی محقق این مثنوی به نام پندنامه انوشیروان به هارون الرشید نامگذاری شد. این نسخه به همت نگارنده تصحیح شد و با افزودن مقدمه و تعلیقات در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسید.

^۲ نک. (جوکار ۱۳۷۹: ص ۹۷-۱۰۹).

^۳ دیدار اسکندر از آرامگاه کورش بزرگ (صداقت کیش ۱۳۸۰: ص ۵۱-۶۰) و گور سیاوش (اسکندرنامه ۱۳۴۳: ص ۲۴۲-۲۴۳) (مزدپور ۱۳۸۶: ص ۱۷).

^۴ (۱۵۴ اندرز، انوشه روان آذرباد مارسپندان که برای فرهنگ آموزی فرزندش گفته است (عریان ۱۳۷۱: ص ۱۰۲-۱۱۰)؛ اما اندرزهای انوشیروان و وزیرش

بزرگمهر حکیم در ادب فارسی از همه مشهور ترند.

۳-۱- هدف پژوهش

معرفی نسخه منحصر بفرد پندنامه انوشیروان به هارون الرشید به جامعه زبان و ادب فارسی بوده است که توسط نگارنده این گفتار تصحیح و چاپ شد.

۲- منظومه پندنامه انوشیروان به هارون الرشید

۲-۱- شرح حال شاعر

شرح حال حاضر، بر اساس سروده های رضایی ابن رضایی در خاتمه داستان و تاریخ پایانی آن، تنظیم شده است. (۱) رضایی شاعری شیرین سخن و شعرشناس است خود را مرید «نظامی» شهنشاه ملک سخن می داند و به آن افتخار می کند. از پرگویی دوری می جوید و با اعتماد تخلص خود را می آورد؛ (۲) او در دوران جوانی به خوشگذرانی می پردازد و بهره هنری لازم را نمی برد و افسوس می خورد؛ (۳) به هنگام نظم این منظومه شاعر جهان دیده، در میانسالی به سر می برد؛ (۴) گله شاعر از دنیا و افراد پست، بیانگر دوران سختی است که او تجربه می کند و از نظر گذران زندگی، بسیار در تنگنا بوده است؛ (۵) شاعر از غربت می گوید بی آنکه علت آن بیان کند. او دور از وطن و آشنایان مألوف به سر می برد و از سوز دل می نالد؛ (۶) رضایی پیش از غربت و گرفتاری های آن، در موطن خود برو بیایی داشته و سرشناس بوده است؛ (۷) در پایان اظهار می دارد که بهتر است، گوشه نشینی اختیار کند. او با اقبال طبع منیر خود و بشارت های غیبی به انجام این داستان موفق می شود و به آرامش می رسد (رضایی ۱۳۸۹: ص ۵۵-۵۶). این موارد، اندک اطلاعاتی است که از سروده های شاعر به دست آمد. در واقع درباره رضایی، مأخذ مؤثقی به غیر از همین کتاب به دست نیامد. او کتاب خود را با نام خدا آغاز می کند؛ پس از بسمله و تحمیدیه ضمن معرفی خود به نام رضایی، سبب نظم داستان و موضوع آن را بیان می کند. بار دیگر پیش از آغاز داستان، نام و تخلص خود را تکرار می کند؛ برای آخرین بار هم در خاتمه داستان؛ به غیر از این سه بار، روی جلد منظومه هم رضایی ابن رضایی به خط کاتب نوشته شده است.

در ذریعه ۳۶۹:۱۹، از ده - یازده تن با تخلص رضایی یاد شده است. با بررسی اندک مدارک موجود در مورد رضایی ها، «رضایی کاشانی» به دلایل ذیل مورد توجه قرار گرفت: (۱) شاعری توانا و شیرین سخن است: «رضایی تمام عبارت را به مخرج می گفت، چنانچه ظرفا قاری روزمره اش می شدند» (رازی: ص ۴۷۵)؛ «رضایی کاشی آدمی خوش سلیقه و پیش ارباب نظم مقبول القول است» (صادقی ۱۳۲۷: ص ۲۵۰). (۲) جوانی را به خوشی و خورد و خواب گذرانیده و در وطن خود، مورد توجه بوده است: «عمرها در وطن مألوف مست می جوانان گل رخسار و صاحب کیفیت خوبان شیرین گفتار بوده، روزها غیر از غصه وصل ایشان درسی نخواندی و شب ها به جز از فکر مطالعه حُسن آن چیزی در خاطر نراندی» (رازی: ص ۴۷۵)؛ (۳) رضایی کاشانی در انجام حیات به غربت می افتد و از گرفتاری های بسیار رنج می برد: «در انجام حیات از عراق به جانب خراسان رفته، می خواست که از شهد وصال نوش لبان هرات کام خود را شیرین سازد که در همان زمان به تلخ آب سیوف لشکر توران که بدان شهر و مکان مستولی شده بودند، مسموم گردید. آتش تیز چون بر افروزد / خشک و تر را به یکدگر سوزد، حلاوت گفتار و چاشنی اشعارش از سیاق آینده مفهوم و معلوم می گردد» (همان)؛ زمانی که رضایی کاشانی برای تفریح بیشتر به خراسان می رود، عبیدخان ازبک با لشکری نامحدود به سوی خراسان می آید و هرات را محاصره می کند. در سال (۹۳۸) عبیدخان ازبک برای پنجمین بار (از زمان سلطنت شاه تهماسب) به خراسان حمله می کند. (۴) رضایی کاشانی در چند بیتی که از او در دسترس بود، تخلص خود را آورده است:

«رضایی» گر به زور ار پیش رفتی کار عاشق

بدین بی دست و پای کار صدعاشق می کردم

می رفتی ای «رضایی» از آن کوی و می چکید

حسرت به جای اشک ز چشم پرآب تو (رازی: ص ۴۷۶)

در هفت اقلیم رازی قید تاریخ [۹۹۵] را برای رضایی کاشی داریم. بنا به زمان درج شده در نسخه (۹۳۸) و پیری شاعر در زمان سرودن این منظومه، با تاریخ [۹۹۵] هم خوانی ندارد. این تاریخ با توجه به نحوه نوشتن، نظر و حدس نویسنده کتاب بوده است.

صاحب ریحانه‌الادب رضایی کاشانی را مقتول به سال (۹۸۰) هجری می‌داند: از شعرای قرن دهم ایرانی می‌باشد به عمل کتابت امرار معیشت می‌نمود. به سال نهصد و هشتادم از هجرت به امر عبدالله خان اوزبیک در خراسان مقتول شد و از اشعار اوست:

سینه ام شد چاک چاک، از بس که امشب دل تپید

و عده وصل تو کم از زخم شمشیری نبود

(مدرس تبریزی ۱۳۶۹: ص ۳۱۳-۳۱۴)

با بررسی منابع موجود، توصیف هفت اقلیم از رضایی کاشانی، با توصیفی که شاعر این منظومه در باره خود ارائه داده است، هم خوانی دارد. شاید بتوان گفت که رضایی کاشانی (کاشی) شاعر این منظومه دلکش باشد. نیاز به تحقیق و منابع بیشتری است تا این شاعر توانا با اطمینان به جامعه شعر و ادب معرفی گردد.

۲-۲- ممدوح شاعر

در این منظومه به صراحت از ممدوح شاعر، نامی برده نمی‌شود. سی بیت برای شناختن ممدوح در اختیار داریم که در سبب نظم داستان و مدح آصف زمان سروده شده است؛ در این ابیات، اشارات آشکاری وجود دارد که ممدوح او وزیری دانشمند و مشهور بوده است:

همایی که دارد ز اقبال بال	جهانی همه زیر ظلّ جلال
ز روی وزارت سکندر فری	بر اوراق ایام سر دفتری
فلک رفعتی کز نظام قلم	نهد بر نهم کاخ گردون قدم
ندیده چو او آصفی روزگار	که باشد ز کلکش جهان را قرار
کشیده ز اقبال رأی متین	سمند سعادت همه زیر زین
چو آصف سزاوار دیوان شاه	شهنشاه غازی شه دین پناه
سلیمان عهد خود از روی نام	که باشد چو خاقان هزارش غلام
چو شاهی که از منبر آسمان	رسد خطبه دولتش هر زمان
زده سکه بر صفحه روزگار	گرفته جهان زیر حکمش قرار
مبادا ز دیوان شاه چنان	چنین آصفی کم دمی از میان

(رضایی ۱۳۸۹: ص ۱۹-۲۰)

از آنجایی که تاریخ اتمام نسخه سال ۹۳۸ هـ.ق. ثبت شده است. در باره وزیری که از ده سال پیش از آن تاریخ، روی کار آمدند، تحقیق شد؛ آصفی سزاوارتر از امیرغیاث الدین که با این توصیفات همخوانی داشته باشد به دست نیامد. «وزیری دانشمندتر و والا مقام تر که نظام قلم او بر کاخ نهم گردون نقش زند و آصفی سزاوارتر از امیرغیاث الدین منصور^۱ بن امیر صدرالدین محمد شیرازی از روی جامعیت حکمت علمی و عملی ثالث معلمین بود، کواکب

^۱ از جمله مصنفاتش حاشیه حکمة العین و حاشیه وزرا و اخلاق منصور و محاکمات و حاشیه اشارات و اثبات واجب و مشارق و حاشیه تجرید و تفسیر سوره هل اتی و مرآت الحقایق و صغیر در هیات و لوازم هیات و کفایة منصور در حساب و ریاض رضوان و ایمان الایمان در علم کلام و دلیل هدی (روملو ۱۳۷۵: ص ۳۹۳). درباره شأن و دانش او، نک. (همان: ص ۳۹۲-۳۹۳)

فضایل نفسانی از مطالع طوابع احوال آن معلّم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم مواقف تصانیفش ساطع بود» (روملو ۱۳۷۵: ص ۳۹۱). «ولادتش به سال ۸۶۶ هـ اتفاق افتاد و هنگام تصرف فارس به دست شاه اسمعیل (۹۰۹ هـ) چهل و سه یا چهارسال داشت. در آغاز سلطنت شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ) به دعوت آن پادشاه به دربارش رفت تا در صدارت با امیر جلال الدین محمد استرآبادی سهیم باشد، لیکن غیاث الدین نتوانست این همکاری را ادامه دهد و به شیراز بازگشت تا آنکه در سال ۹۳۶ هـ به استقلال مقام صدارت را احراز نمود و این شغل را تا به سال ۹۳۸ بر عهده داشت» (صفا ۱۳۷۳، ۵/۱: ۳۰۰).

درباره عزل این وزیر دانشمند آمده است: «در سال ۹۳۸ شیخ علی بن عبدالعالی کرکی از عراق عرب وارد تبریز گردید و مورد احترام فراوان شاه تهماسب صفوی قرار گرفت. بین امیر غیاث الدین منصور شیرازی دشتکی و شیخ علی، که به لقب خاتم المجتهدین شهرت داشت، نخست دوستی فراوان پدید آمد. ولی اندکی بعد، این دوستی به کدورت و نفرت بدل گردید و چون شاه تهماسب جانب خاتم المجتهدین را گرفت، امیر غیاث الدین رنجیده دامن از منصب صدارت فروچید. یکی از موارد اختلاف این بود که خاتم المجتهدین تغییر قبله مساجد عراق عجم را از شاه تهماسب خواسته و او قبول کرده بود و امیر غیاث الدین اظهار داشته بود که تغییر قبله مساجد، اگر هم صحیح باشد، بدون رسم دایره هندسی و وقوف بر مسائل علمی صورت پذیر نیست و شیخ علی از این جمله وقوفی ندارد. وقتی این سخن، با حواشی فراوانی که حاشیه نشینان بر آن افزودند، به خاتم المجتهدین رسید، وی نامه ای به امیر غیاث الدین نوشت و در آن این آیه را آورد: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَكَلَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲: بقره). چون این نامه به میر رسید وی در جواب شیخ بدین آیت اشاره نمود: وَلَئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ وَمَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ وَلَئِن آتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵: بقره)» (همان: ص ۶۸۸). در سال ۹۳۸، امیر غیاث الدین منصور را از صدارت معزول کردند و امیر معز الدین محمد اصفهانی^۱ را به جای او نصب کردند. امیر غیاث الدین در سال ۹۴۸ در گذشت. مولانا قطب الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی از اقران رجحان بسیار و تفوق بسیار داشت. وی از جمله تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور بود (همان: ص ۳۲۰ و ۵۳۸) از دیگر شاگردان مشهور او: شمس الدین محمد خفری و مصلح الدین لاری است. با توجه به قدرت سیاسی و درجات عالی علمی امیر غیاث الدین سزاوار مدح شاعر در غربت افتاده می شود. امید می شود که رضایی از مدح آصف زمان خود دارد، این است که از فیض نام این دانشمند عالی رتبه، او نیز نامی یابد و سربلند شود و موفق هم می شود.^۲

به نامش رقم کردم این نامه را
 کزان سربلندی رسد خامه را
 مرا هم رسد سربلندی از آن
 از آن نام گزیدم عزیز جهان
 به حمدالله از فیض اقبال نام
 برآمد مراد رضایی تمام (رضایی ۱۳۸۹: ص ۲۰)

۳-۲- داستان رفتن هارون الرشید به دخمه^۳ انوشیروان^۱

^۱ نک. (روملو ۱۳۷۵: ص ۴۰۵).

^۲ نکته: هنگام اتمام این منظومه مثنوی وزیر دانشمند از وزارت برکنار می شود؛ اینکه موفقیت شاعر فقط معنوی بوده و یا قبل از برکناری وزیر، شاعر موفق شده سروده اش را به او بدهد و پاداش مادی همی بگیرد، جای سوال دارد. به نظر نگارنده موفقیت شاعر معنوی بوده است و نتوانسته بهره مادی ببرد. نک. ابیات ۷۶۲-۷۷۵ (رضایی ۱۳۸۹: ص ۵۶)

^۳ مستوفی گور انوشیروان را در «جبل الحمیر» می داند (مستوفی ۱۳۶۴: ص ۱۱۷).

شاعر از کتاب حکایات شاهان جمشید فرسخن می‌گوید که در پیش رو دارد و وقتی به تاریخ انوشیروان می‌رسد، می‌بیند که احوال دخمه و حال او با جزئیات (مو به مو) در آن بیان شده است. طبع هنرمندش به جولان‌گری در می‌آید تا این حکایات را به نظم درآورد و برای اینکه سعادت را نصیب خود کند، تصمیم می‌گیرد سروده اش را با نام آصف سزاوار شاه تهماسب صفوی نامور و ماندگار سازد (رضایی ۱۳۸۹: ص ۱۹).

اصل داستان در رفتن هارون الرشید، خلیفه عباسی، به دخمه انوشیروان، مشهورترین شاه ساسانی است که با چاشنی حماسه و اسطوره و قصه و پند و مَثَل، پیام عدل و عدالت می‌دهد. هارون می‌خواهد از عجایب و شگفتی‌های پادشاهان بداند؛ وزیر از شگفتی‌های شاهان پیشین ایران، زندگی و مرگ انوشیروان عادل را از همه عجیب‌تر می‌داند: قصر بی نظیر مداین، و این که او با آن جلال و شکوه و عدل، از بیداد زمانه، در دخمه ای جای گرفته است و... خلیفه از مداین که در نزدیکی بغداد مقر حکومت خود است، دیدن می‌کند؛ در شگفت می‌ماند؛ می‌خواهد بعد از کاخ کسری نشان، دخمه او را نیز ببیند. هیچ یک از درباریان جای دخمه را نمی‌دانند؛ ولی موبدی را می‌شناسند که شاید او بداند. قاصدی در پی موبد فرستاده می‌شود. برخورد پیک خلیفه با موبد و همسرش، خود بهانه و قصه ای است تا حکمتی گشوده شود. موبد جای دخمه را نمی‌داند؛ ولی نشانی پدر خود را می‌دهد، شاید او بداند. روایان قصه ای دیگر از عدل انوشیروان روایت می‌کنند. خلیفه قاصدی در پی پدر موبد می‌فرستد. دگر بار، برخورد با موبد و همسر او به تصویر کشیده می‌شود. موبد دوم نیز جای دخمه را نمی‌داند؛ ولی می‌گوید، همه اطلاعات در این زمینه را پدرش می‌داند. نشانی پدر داده می‌شود. قاصد در پی موبد سوم راهی می‌شود و تصویری زیبا از تفاهم و عشق و علاقه موبد و همسرش ارائه می‌شود. موبد به دربار هارون می‌آید. در این بخش از داستان عمرها بی حساب می‌شود، موبد پدر بزرگ، راز جوان ماندن خود را همراهی و مهربانی همسرش می‌داند؛ او راه دخمه را می‌شناسد؛ هارون با پنج تن از خادمان خود راهی دخمه می‌شود. همراهان او چنین معرفی می‌شوند: نخست، وزیر دبیر او «حسن»، دوم «موبد حق پرست»، سوم «خادم و مهتر او»، و دو تن از ندیمان‌ش به نام‌های «احمد بصری» و «عقیل». خلیفه با هدایا و جامه‌های شاهانه، به احترام انوشیروان، از اسب به زیر آمده، به عزم طواف دخمه او روان می‌شود. همراهان به جز مهتر او به دخمه می‌روند. بر در ورودی دخمه، پیامی با خطی غریب نوشته شده است. با گفتن «بسم الله، کلید گنج حکیم» در بسته دخمه باز می‌شود. بعد از آن دیدنی‌های دخمه به تصویر در می‌آید و نوشته‌های الواح سیمین و زرین خوانده می‌شود. هارون جامه شاهانه‌نوی، به انوشیروان می‌پوشاند. در لوحی سیمین انوشیروان، آمدن خلیفه هارون را پیشگویی کرده است: روز چهارشنبه دهم ماه اردیبهشت از شاهان شایسته تازی مشرف به دین محمد (ص) به طواف او می‌آید. در لوحی دیگر جای گنج‌های نهانی را می‌نمایاند. وزیر در این اثنا پیشنهاد می‌کند، از جواهرات و گنجینه دخمه که کسی قدرش را نمی‌داند، هراندازه که می‌تواند بردارند. هارون از این گفته به تنگ می‌آید و می‌گوید، چنین کاری شایسته دزدان بی سر و پاست، نه سلاطین با شکوه و جلال. خلیفه از مهتر خود نیز می‌خواهد به طواف شاه فرخنده برود. خادم چون چشمش به آن جلال و شکوه انوشیروان می‌افتد، انگشتی را از انگشت او بیرون می‌آورد. حتی چنین کاری را نیز انوشیروان در پیش بینی اش نوشته بود که در میان همراهان شاه، ناقصی وجود دارد. خلیفه از همراهان می‌پرسد که منظور از ناقص چیست، وزیر خردمند او می‌گوید، به جز خادم کس دیگری نمی‌شناسد. او را جستجو می‌کنند و انگشتی انوشیروان را می‌یابند و هارون خود می‌رود و انگشتی را با نهایت ادب باز می‌گرداند. پس از خروج او از دخمه، بانگی چون رعدی کر کننده گوش گردون از دخمه بلند می‌شود، و سپس در دخمه دوباره بسته می‌شود؛ هارون پس از طواف انوشیروان دستور می‌دهد تا راه ساخته شده را با خاک یکسان کنند تا دیگر کسی راه آن دخمه را نشناسد؛ پس از فرود آمدن از آن کوه بلند، هارون و همراهانش به دنبال گنج‌های نهانی انوشیروان می‌روند. در آنجا سلاح‌های جنگی، گنج‌ها و لوح‌هایی با پندهای نوشته شده را می‌یابند. همه پندها را موبد می‌خواند. هارون تحت تأثیر پندها

آن همه گنج و مال را فراموش می کند و دستور می دهد که آن پندها را بر صفحات زر بنویسند که تا روزگاران دراز باقی بماند. آنگاه با آن همه گنج و ثروت به بغداد، محل خلافت خود، برمی گردد. به دلیل گفتار نابخردانه وزیر، درحمله لعل و جواهر دخمه، او را از چشم عنایت می افکند و نامش را از دفتر شهنشاهی برمی اندازد. و خادم و مهتر خود را نیز چنان تنبیه می کند، تا عبرت دیگران شود. موبد را با احترام و عزت راهی دیار خود می سازد. از آن پس با آن همه گنج و مال که سرچشمه آن انوشیروان بوده است، آسوده حال فرمانروایی می کند؛ پیام داستانرا مشروعیت قدرت فرمانروایی خلیفه بوده است؛ یعنی هارون به سبب عدالت در پادشاهی به این همه فیض و ثروت رسیده است.

۴-۲- حکایت های دیگر

مهم ترین داستان این مثنوی رفتن هارون به دخمه انوشیروان و دیدن پندهای اوست؛ این هدف گذاری، بهانه ای است تا حکایت ها و داستان های زیبا و پندآموز دیگر لابلای داستان اصلی گفته شود. حکایت های لابلای داستان عبارتند از:

- حکایت سه موبد پدربزرگ (۴۲۰ ساله)، پدر (۲۵۰ ساله)، پسر (۱۶۰ ساله)؛ نوه از پدر بزرگ خود پیرتر نشان می دهد؛ در این ارتباط از برخورد زن های هرکدام تصاویری ارائه می شود؛ و در پایان نتیجه می گیرد، که انسان را غم پیر می کند نه سن و سال؛

- حکایت فروشنده و خریدار باغ^۱، که خریدار گنجی در باغ می یابد و می خواهد به فروشنده بدهد، که او قبول نمی کند؛ هر دو برای دادخواهی نزد انوشیروان می روند؛ و او می خواهد فرزندان آن دو با هم ازدواج کنند تا آن گنج بین آنها تقسیم شده باشد. عدالت انوشیروان حکایت از آن دارد که سود معامله باید هم نصیب فروشنده و هم خریدار شود.

- در حکایت نیمی از یک اسب تازی را در یک وعده خوردن انوشیروان و نحوه جنگیدن او در میدان جنگ، می گوید: که آنم خورش باشد و کار این؛ یعنی به اندازه ای که می خوری باید کار کنی؛ و اینکه خوردن برای زیستن است نه زیستن برای خوردن.

- در بیان خصلتی از انوشیروان گفته می شود، از سفره جواهرنشان و قیمتی خود روزی یک وعده غذا می خورد و بقیه را به خاص و عام می بخشید؛ این رفتار گشاده دستی و نیکی به اطرافیان را می ستاید.

- در جنگ انوشیروان و ملک هندوان، هنگامی که دریایی ترسناک بین دو سپاه بود، و ملک هندوان همه گنجینه خود را در هفت کشتی نهاده بود، بادی عظیم می وزد و آن گنج و مال نصیب انوشیروان می شود؛ حکایتی است در ستودن عدالت و جاذبه آن، که اگر پادشاهی عادل باشد، دارای اقبال می شود، همه عوامل طبیعی در جهت خواست او حرکت می کنند.

- یکی از عجایب دوران انوشیروان حکایت سبویی است پر از باده خوشگوار که هر چه از آن می نوشیدند، چیزی از آن کم نمی شد. سبویی که گل آن به حکمت سرشته شده، نماد وجود بشر است که برای شادکامی و شادی آفرینی ساخته شده است.

- در شرح کمانداران انوشیروان و پاسداری و پهلوانی آنها، حکایتی است در توصیف هنرهای رزمی محافظین شاه؛ اینکه پاسداران شاه در انجام وظیفه باید به هوش باشند.

- جنگیدن انوشیروان با بهرام گور و هزیمت او یک تسامح تاریخی است که این دو پادشاه اصلاً همزمان نبودند؛ در این حکایت آثار عدل انوشیروان سبب پیروزی او بیان می شود.

(۱) این حکایت در تاریخ بناکتی و در خصوص عدل انوشیروان، جدا از داستان دخمه انوشیروان آمده است؛ نک. (بناکتی ۱۳۴۸: ص ۶۳).

- حکایت سرتراش و انوشیروان بسیار جالب است، دلاکی که همیشه موهای شاه را کوتاه می کرد، هنگامی که تیغ موتراشی را در دست داشت از پادشاه دخترش را خواستگاری می کند؛ و شاه از بیم جان به او جواب مثبت می دهد؛ سپس این مطلب را به وزیرش بزرگمهر می گوید؛ بلافاصله بزرگمهر دستور می دهد تا جایی را که دلاک ایستاده و این سخن را گفته، بشکافند؛ وقتی آنجا را ویران می کنند گنجی را می یابند؛ بزرگمهر می گوید هنگامی سرتراش از حد خود خارج شده که زیر پایش گنجی بوده و دستش نیز بر سر شاه قرار داشته است؛ و شاه به فراست و تیزهوشی بزرگمهر آفرین می گوید؛ این حکایت مثل ندیمان و زیردستانی است که با نزدیک شدن به بزرگان و جمع آوری مال به دنبال فرصت مناسب هستند، تا جایگاه خود را ارتقاء دهند و نکته دیگر اینکه فراهم شدن دارایی زیاد و نزدیکی به پادشاه، می تواند موجب یاغیگری زیردستان و نشاختن حد و جایگاهشان شود.

- و حکایت بریدن راه دخمه به امداد مردان فرهاد نشان،^۱ مردانی که به نیروی بازو، جاده صعب العبور دخمه را صاف کردند تا خلیفه بتواند راحت به دخمه رود؛ بیانگر خادمانی که از جان گذشته به خلیفه خدمت می کنند.

۲-۵- مقایسه داستان دخمه انوشیروان در پندنامه با قابوسنامه و تاریخ بناکتی

در قابوسنامه و تاریخ بناکتی^۲ اساس داستان دخمه انوشیروان شبیه به پندنامه انوشیروان به هارون الرشید توصیف شده است. عنصرالمعالی این حکایت را کوتاه در چند خط آورده و گفته است که قصه آن درازست؛ اما بناکتی آن را در تاریخ خود با تفصیل بیش تری نوشته است.

تفاوت های داستان در منابع یادشده با پندنامه انوشیروان به هارون الرشید عبارتند از:

- در هر دو منبع خلیفه مأمون به دیدار دخمه انوشیروان رفته است؛ اما در پندنامه هارون الرشید آن خلیفه علاقمند به داستان های شاهان پیشین و شگفتی های کارهای آنان است؛

- این حکایت در قابوس نامه خبری و کوتاه بیان شده است؛ در تاریخ بناکتی تشریحی - توصیفی؛ در پندنامه، توصیفی و با تصویرسازی های هنری به نظم کشیده شده است؛

- در هر دو منبع فقط حکایت دخمه انوشیروان بیان می شود؛ اما در پندنامه، داستان رفتن هارون الرشید به دخمه انوشیروان بهانه ای است برای گفتن حکایت های زیبا و آموزنده از عجایب و شگفتی های مرتبط با انوشیروان و زمان او و نیز آوردن پندهای بسیار؛

- در قابوسنامه، همراهی برای مأمون ذکر نشده است؛ در تاریخ بناکتی، مأمون همراه چهار نفر به دخمه می رود: (۱) حسن بن سهل کاتب؛ (۲) احمد بن خالد الاحول؛ (۳) پیری که پدر بزرگش دخمه بان انوشیروان بوده و به عنوان راهنمای مأمون حضور دارد؛ (۴) خادم. در پندنامه، هارون الرشید با پنج نفر راهی دخمه می شود: (۱) وزیر دبیر او به نام حسن؛ (۲) موبد پدر بزرگ به عنوان راهنمای دخمه؛ (۳) احمد بصری ندیم شاه؛ (۴) عقیل ندیم شاه؛ (۵) خادم؛

- در تاریخ بناکتی هنگام ورود به دخمه، پیر راهنما به مأمون می گوید حلقه در را بگیر و بجنبان؛ وقتی مأمون این کار را می کند، کلیدی از بالای در می افتد و با آن کلید در باز می شود و چند سوار مسلح طلسم شده تکان می خورند و حمله می کنند و در میان سرا چهار شیر قصد حمله به ایشان را دارند و چهار شمشیر تیز از بالای در آویخته شده و در حال حرکت که کسی جرات نزدیک شدن ندارد؛ پنج غلام دست راست و پنج غلام دست چپ و پنج غلام پشت سر و پنج غلام پیش رو انوشیروان به حرکت در می آیند؛ همه این خطرات با راهنمایی پیر به مأمون، بخیر می گذرد و بعد شکوه و دارایی شاه دیده می شود؛ اما در پند نامه با آوردن نام خدا، در باز می شود و

^۱ (اصطلاح مردان فرهاد نشان برای کسانی که جاده عبور به دخمه را هموار کردند، عیناً در تاریخ گزیده قید شده است: دخمه درجایی صعب العبور قرار دارد، به طوری که مردان فرهاد نشان می خواهد، تا راه را هموار سازند (مستوفی ۱۳۶۴: ص ۱۱۷)

^۲ (عنصرالمعالی ۱۳۷۵: ص ۵۰)؛ (بناکتی ۱۳۴۸: ص ۱۶۰-۱۶۴).

^۳ (درمورد وزیر واقعی هارون، یحیی برمکی و پسران او، نک (هولت: ص ۱۷۲-۱۷۳)

بعد از آن از شکوه و زیبایی دخمه با گنبد نقره ای و طاق و دیوار طلا، پرده های مذهب به دیبای چین و تخت شاهانه و... به نمایش در می آید.

- در پندنامه بر روی در آهنی دخمه به خطی غریب (خط پهلوی) نوشته: هر چه بکاری همان را درو می کنی؛ نک. ایبات ۴۷۸-۴۸۱ (رضایی ۱۳۸۹: ص ۴۲).

- در تاریخ بناکتی بر عصابه (دستار) چنین نوشته شده است: گیتی که یزدان کرد مرا چه کوشش؛ عمر تمام نیست مرا چه خواهش؛ گیتی جاوید نیست مرا چه رامش؛ چه شاید کرد که نشاید دانست یا چه شاید کرد چون نباشد دانش (بناکتی ۱۳۴۸: ص ۱۶۳)؛ در پند نامه، بر تاج کسری نشان با زر چنین نوشته شده است: که با کس نبرده زمانه به سر؛ به سر دوران مکن جهد بیش/ که دارد سرانجام صدگونه نیش؛ بخور دنیی سغله را پیش از آن/ که دنیی خورد ناگهت بی گمان؛ بُود عمر اگر صد که در غایت است/ چو آخر بُود مرگ یک ساعت است؛ نوشته دگر بر همان تاج زر/ که یابی تو چیزی که داری به سر (رضایی ۱۳۸۹: ص ۴۴).

- در تاریخ بناکتی بر چهار گوشه تخت شاه چهار سطر نوشته شده است: هر کرا پادشاهی نیست کامرانی نیست؛ هر کرا زن نیست کدخدایی نیست؛ هر کرا فرزند نیست شادمانی نیست؛ هر کرا این هر سه نیست، بیماری نیست (بناکتی ۱۳۴۸: ص ۱۶۳)؛ در پندنامه شبیه این مطلب با تفاوت هایی تحت عنوان سخن های سنجیده که در لوح فرخنده مسطور گشته، آمده است:

یکی آنکه هر کس که او شاه نه/ ز انجام کام دل آگاه نه؛ دگر هر که باشد بری از درم/ نه او را مروت بُود نه کرم؛ دگر هر که ز اولاد بی حاصل است/ به گیتی همه کار او باطل است؛ کسی را که نبود از این هر سه کار/ بری باشد از محنت روزگار (رضایی ۱۳۸۹: ص ۴۸).

- اگر چه در قابوسنامه داستان دخمه در چند سطر بیان شده است؛ اما فصل هشتم کتاب به پندهای انوشیروان اختصاص دارد که ابن یمین این پندها را به نظم در آورده است؛^۱ در تاریخ بناکتی به غیر چند سطر مطلب نوشته شده بر عصابه و تخت شاه سخن قصار یا پندی وجود ندارد و به اجمال داستان دخمه بیان شده است؛ در پندنامه ضمن بیان داستان و حکایت های لابلای آن پندهای بسیاری فراخور موضوع آمده است؛ و وقتی الواح سیمین و زرین موجود در دخمه خوانده می شود، شاعر بیش از صد و ده پند منسوب به انوشیروان را به نظمی دلکش بیان می کند.

۶-۲- برخی خصایص لغوی، زبانی و دستوری نسخه

اشاره ای اجمالی به واژگانی که در معنی کهن خود به کار رفته اند و نیز واژگان کم کاربردتر: قانون: ساز (۷۱)؛ شد: رفت (۹۰)؛ کار: پیکار (۳۶۲)؛ خداوند: صاحب (۶۸۸)؛ دستور: وزیر (۷۲۰)؛ سیاست: عقوبت، مجازات (۷۲۴)؛ زما: سرما (۶۰۴)؛ زم، در آغاز کلمه های زمین و زمستان همین معنی سرما را دارد. کلمه «عظیم» در معنی قدیم خود به کار رفته است (۳۲۵، ۵۹۳)؛ صفت تفضیلی^۲ «به» بسامد بالایی دارد و «بھی» نیز به معنی «بهتری» آمده است (۷۵۰). صفت تفضیلی «مه» به صورت جمع «مهان» به معنی «بزرگان» (۷۰۰) و «مهی» به معنی «بزرگی» (۴۴۷) نیز به کار رفته است.

گرچه این منظومه در قرن دهم هجری به نظم در آمده است و از ویژگی زبانی دوره خود، همانا سادگی زبان پیروی می کند؛ اما متأثر از ویژگی های زبانی دوره های پیشین نیز است. برخی از ویژگی های زبانی و دستوری آن عبارت است از: ۱) تحت تأثیر فرهنگ ملی ایرانی و افسانه ها و حماسه های ملی بوده است؛ ۲) جزئیات در داستان بیان شده است؛ ۳) کاربرد تکرار؛ ۴) کاربرد قید مکان «در» (۵۷۲)؛ ۵) کاربرد ضمیر «او» برای غیر جاندار؛ ۶) کاربرد مصدر به جای مصدر مَرخَم؛ ۷) کاربرد «ب» تاکید بر سر فعل ماضی؛ ۸) کاربرد پیشوندهای فعل «بر»، «فرو»، «باز» و

^۱ نک. (جوکار ۱۳۷۹: ص ۹۷-۱۱۰).

^۲ در مثال ها، شماره بیت نوشته شد (رضایی ۱۳۸۹: ص ۱۸-۵۷).

^۱ نک. (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ص ۵۸).

«در»؛ ۹) کاربرد افعال مرکب نیمه فارسی و نیمه عربی؛ ۱۰) کاربرد فعل‌های جعلی از کلمات فارسی مانند: بنگرید، پرسید، تراشید، دمید...؛ ۱۱) کاربرد صیغه‌مضارع «یارستن» (۵۴۴)؛ ۱۲) کاربرد فعل متعددی در معنی واداری (۵۰۷)؛ ۱۳) وفور کلمات عربی؛ ۱۴) کاربرد پسوند در شکل غیر متعارف آن مانند: زرناک، فرحناک؛ ۱۵) کاربرد اتباع (هر دو بامعنی) مانند: کار و بار.

۳- نتیجه‌گیری

این منظومه سراسر نکات اخلاقی و آگاهی‌های اجتماعی است که ایرانیان از دیر باز به آن علاقمند بوده‌اند و این که خلفای عباسی سعی می‌کردند روش حکومت ایرانیان را الگو قرار دهند و خود را وارث قانونی شاهان مشهور ایرانی بدانند و شکوه و جلال آنان را تکرار کنند. مداحان خلفا نیز می‌کوشیدند ضمائر قلبی آنها را به حق بنمایانند و بستانند و بگویند که همیشه حق با شاه یا خلیفه است و زیردستان خطا یا گناه مرتکب می‌شوند. هدف اصلی در این گفتار معرفی نسخه منحصربفرد *پندنامه انوشیروان به هارون الرشید* بوده است؛ تصحیح این نسخه از جهات مختلف در خور اهمیت است:

- معرفی داستان تاریخی ارزشمند که مزین به پندها و حکمت‌های ایرانی است؛

- از لحاظ ضرب‌المثل و جملات قصار تعلیمی - ادبی غنی است.

- از جهت لغوی، دستوری، تاریخی، روابط اجتماعی، عادات و رسوم، مطالب سودمند و ارزشمندی دارد؛

- تصویرسازی، صحنه‌آرایی و معرفی شخصیت‌های داستان به راستی در حد اعلاست چون نمایشی دلپسند مخاطب را به سوی خود جذب می‌کند. تصاویری که با خواندن این منظومه در ذهن خواننده نقش می‌بندد، به سختی از ضمیر او پاک خواهد شد.

رضایی، شاعر این منظومه، آداب شاعری را می‌شناسد و سروده‌اش را قوی و پر احساس بیان می‌کند؛ او به قریحه شعری خود واقف است و خود را در داستان‌سرایی مرید نظامی می‌داند و با آوردن تخلص، اطمینان به استعدادش را مظهر می‌کند؛ و اینکه رضایی، منظومه‌اش، را با هدف اهدا به وزیر دانشمندی می‌سراید که سرآمد علوم زمانه خود است، توانایی شعری و اعتماد به نفس او را نشان می‌دهد؛ تحقیق و بررسی و معرفی ممدوح شاعر، موضوع درخور و ارزنده‌ای در تصحیح این نسخه به شمار می‌رود و به عنوان مرجعی موثق در بیان کمالات امیر غیاث الدین وزیر دانشمند شاه تهماسب مورد استناد و ارجاع است.

کتابنامه

قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: دارالتقلین، ۱۳۷۹

ابوالقاسمی، محسن، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت، ۱۳۷۵

العاکوب، عیسی تأثیر *پند پارسی بر ادب عرب*، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴

بناکتی، فخرالدین، *تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸

تهرانی، شیخ محمد محسن، *الذریعه الی التصانیف الشیعه*، ج ۱۹، بیروت: دارالاضواء، (۴)

جوکار، نجف، *پندنامه انوشیروان در دیوان ابن یمین فریومدی و مقایسه با چند اثر ادبی دیگر*، پژوهشنامه علوم انسانی، ش. ۲۸، ۱۳۷۹، ص ۹۷-۱۰۹.

رازی، امین، *هفت اقلیم*، تصحیح جواد فاضل، تهران: موسسه مطبوعاتی - علمی، (۴)

رضایی ابن رضایی، *پندنامه انوشیروان به هارون الرشید*، تصحیح زهرا حسینی، البرز: جام گل، ۱۳۸۹

روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۷۵

- صادقی کتابدار، مجمع الخواص، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۲۷
- عریان، سعید(گزارنده)، متون پهلوی، جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب- آسانا، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱
- عنصرالمعالی، کیکاوس، قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، چ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- مزدایور، کتایون، اندرز نامه های ایرانی، تهران: پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۶
- مدرس تبریزی، میرزا محمد علی، ریحانه الادب؛، چ سوم، ج ۱، تهران: خیام، ۱۳۶۹
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، چ سوم؛ تهران: سپهر، ۱۳۶۴
- منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۴، تهران: تهران مصور، ۱۳۵۱
- صداقت کیش، جمشید، آرامگاه کوروش و باورهای مردم فارس، تهران: خجسته، ۱۳۸۰
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش اول، تهران: فردوس، ۱۳۷۳
- هولت، پی.ام، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، (؟)

